

منافع ملی مهم ترین مؤلفه ایران و روسیه در روابط دوجانبه

مهررداد نجفی

بی شک تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها و جهت‌گیری رهبران جز با ادراکی جامع از ساختار محیط بین‌الملل امکان‌پذیر نیست و اگر این درک، چه از سوی سیاستگذاران و چه پژوهشگران همزمان با تغییر و تحولات به‌روز نشود نتیجه‌ای جز برداشت قدیمی از وقایع جدید و طبیعتاً خطا در محاسبات در پی نخواهد داشت. مثلاً اینکه اگر با عینک امروزی به سیاست خارجی عربستان سعودی در دهه ۱۹۸۰ و بحبوحه جنگ سرد نگریسته شود، چیزی جز ابهام عاید پژوهشگر نمی‌شود چرا که مسلم است دست‌کم بخشی از سیاست خارجی دولت‌ها متأثر از ساختار بین‌الملل و به تبع آن محیط منطقه‌ای است.

با این حال همان‌طور که گفته شد این ساختار عاری از تحول نیست. نظام بین‌الملل مملو است از فراز و فرود ابرقدرت‌هایی که در روزهای عزت و عظمت احتمالاً فکرش را هم نمی‌کردند بنا به تجربه تاریخی، نه یکباره اما بتدریج تبدیل به یک قدرت متوسط شوند. از تمدن‌های باستانی و امپراطوری‌های تاریخی که بگذریم، دست‌کم در همین دوران معاصر، پادشاهی اسپانیا، پرتغال، فرانسه، بریتانیا و شوروی هر کدام دوره‌ای از مداخله‌گری و استعمار را پشت سر گذاشتند و با ظهور قدرت‌های جدید به چالش کشیده شدند و به حاشیه رفتند.

اما نکته مهم در همین فرایند تدریجی انتقال و تقسیم قدرت نهفته است، نقطه‌ای که قدرت‌های نوظهور برای کسب زمین بازی و ایفای نقش مضاعف در سطح بین‌الملل تلاش می‌کنند به انحاء مختلف نفوذ و بازیگری قدرت مسلط را به چالش بکشند تا نظم بین‌الملل را منطبق با منافع خود باز طراحی کنند.

در دو دهه اخیر نیز به نظر می‌رسد قدرت‌های شرقی روسیه و چین به دنبال ایجاد تغییراتی در نظام بین‌الملل مبتنی بر هژمونی ایالات متحده آمریکا که همزمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفته بود هستند. دو قدرت سیاسی و اقتصادی که اینک با توجه به ظرفیت و نفوذ خود سهم بزرگ‌تری از منافع بین‌المللی را طلب می‌کنند. امری که مستلزم ایجاد جبهه‌ای از کشورهای همسو و تجدید نظر طلب است و بدون ایجاد ائتلاف‌های امنیتی و اقتصادی که منافع متقابل را محترم نشمارد نائل آمدن به آن بعید به نظر می‌رسد.

بر همین اساس به نظر می‌رسد در میان تصمیم‌سازان امریکایی نیز درک متفاوتی نسبت به مسائل بین‌المللی رقم خورده و برخلاف

سه دهه گذشته اینک سطح بین‌الملل را همراه با رقابت تحلیل می‌کنند. به عبارت دیگر دولتمردان امریکایی بر این باور هستند که برخلاف دوران پساجنگ سرد که در آن ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهان ظهور و بروز داشت و تنها برخی گروه‌های زیر سطح ملی، مانند گروه‌های تروریستی تهدید محسوب می‌شدند، امروزه دولت‌هایی چون چین و روسیه در سطح بین‌المللی و ایران و کره شمالی در سطح منطقه‌ای در حال به چالش کشاندن اقتدار و منافع ایالات متحده آمریکا هستند. این مهم در سند امنیت ملی سال ۲۰۲۱ آمریکا این‌طور مورد اشاره قرار گرفته است: «چین، تنها رقیب بالقوه‌ای است که می‌تواند قدرت اقتصادی، دیپلماتیک، نظامی و فناوری خود را برای ایجاد چالشی پایدار برای یک سیستم بین‌المللی باثبات و باز ترکیب کند. روسیه مصمم به افزایش نفوذ جهانی خود و ایفای نقش مخرب در صحنه جهانی است...» در سند راهبرد دفاع ملی نیز آمده: «اکنون رقابت راهبردی میان دولتی و نه تروریسم، مسأله اصلی امنیت ملی آمریکا است.»

از این مباحث کلاب و ساختاری که بگذریم، آنچه برای ما اهمیت دارد نه صرف رقابت قدرت‌های بزرگ است، نه منافع هیچ یک از آن‌ها؛ بلکه در روابط بین‌الملل مسأله منافع ملی و استراتژی متناسب برای دستیابی به آن مطرح است. بنابراین باید دید چگونه در این فضای رقابت آمیز پست‌تک قطبی می‌توان فرصت‌های بیشتری برای کسب منافع ملی ایجاد کرد.

به صورت کلی می‌توان در دو مبحث منافع ملی را در دوره معاصر و فضای بین‌المللی مذکور پیگیری کرد. نخست اینکه با افزایش ظرفیت اقتصادی و سیاسی قدرت‌های شرقی، آسیب‌پذیری این کشورها نسبت به تحریم‌های یکجانبه ایالات متحده آمریکا کاهش یافته و به مرور تهدید به تحریم در قبال همکاری با کشورهای تحریم شده از جمله ایران نسبت به گذشته کم اثر شده است. بر همین اساس قابل ذکر است بر اساس آمارهای بانک جهانی، حجم اقتصاد ایالات متحده در نیمه قرن بیستم شامل نیمی از حجم اقتصاد جهانی بوده، آماری که امروزه به حدود ۲۴ درصد تنزل پیدا کرده و حاکی از سرعت بالای رشد اقتصادی رقبای این کشور از جمله چین، روسیه، هندوستان و... است. بی شک افزایش واردات نفت ایران از سوی چین که بارها از سوی مقامات تهران و رسانه‌های غربی مورد اشاره قرار گرفته، در همین چهارچوب قابل تحلیل است.

دوم اینکه با توجه به افزایش سهم این کشورهای رقیب از حجم اقتصاد جهانی و تا حدودی تبعیت نکردن محض از تحریم‌های ایالات متحده، هزینه تحریم برای آمریکا و متحدان این کشور رو به

تزايد است. برای مثال زمانی که کره جنوبی یا فرانسه از همکاری و تجارت با ایران در زمینه صنعت خودرو سازی یا لوازم خانگی توسط آمریکا منع می‌شوند و صنایع چینی جای آن‌ها را در بازار ایران می‌گیرند، طبیعتاً نه تنها ایالات متحده به تمام اهداف خود از این تحریم‌ها نمی‌رسد، بلکه متحدان خود را از منافع بازار کشور هدف محروم می‌کند و همین موضوع هزینه تحریم را از سوی متحدین افزایش می‌دهد. همین مسأله در خصوص منع واردات نفت خام ایران از سوی هندوستان و محصولات غذایی و کشاورزی از سوی اروپا نیز تا حدودی صدق می‌کند.

البته موارد گفته شده به معنی عدم اثر بخشی کامل تحریم و اکتفا کردن به قدرت‌های نوظهور شرقی و اشتراک منافع صد در صدی با آنها نیست، بلکه پراکندگی قدرت در عرصه بین‌الملل در واقع موجد فرصتی برای برقراری تعادل نسبی و عدم وابستگی صرف به مقوله رفع تحریم‌ها است. بر همین اساس گرایش به شرق از سوی ایران در میان اندیشمندان واقع‌گرای امریکایی از جمله استیفان والت (استاد روابط بین‌الملل دانشگاه هاروارد) این‌طور تحلیل شده که پیشگیری سیاست فشار حداکثری علیه ایران و اساساً مداخله بی‌مورد در منطقه آسیای غربی منجر به نزدیکی این کشور به قدرت‌های شرقی شده است که در اسناد بالا دستی ایالات متحده اولویت مقابله را دارا هستند. به عبارت دیگر گرایش جمهوری اسلامی به شرق و ارتباط نزدیک با چین و روسیه، در میان برخی پژوهشگران عرصه روابط بین‌الملل غربی، عکس‌العمل ایران در برابر سیاست تهاجمی دونالد ترامپ تلقی شده که به اولویت ایالات متحده برای مهار چین و روسیه آسیب زده است.

این را نیز باید در نظر گرفت که اصل در روابط بین‌الملل منافع ملی هر کشور است و این دیدگاه که روسیه و چین از روی خیرخواهی و نعدوستی پذیرای مشارکت با ایران هستند جز یک خطای تحلیلی ناشی از ناآگاهی نیست. برای مثال نمی‌توان تعارض منافع ایران و روسیه را در قبال بازار انرژی کتمان کرد. امروزه روسیه با دارا بودن بزرگ‌ترین ذخایر گاز و تولید حدود ۱۱ میلیون بشکه نفت در روز یکی از بزرگ‌ترین عرضه‌کنندگان انرژی فسیلی قلمداد می‌شود. بی شک همین موضوع موجب می‌شود ایران که در جایگاه دومین دارنده ذخایر گازی جهان قرار دارد به عنوان یک رقیب در حوزه انرژی برای روسیه قلمداد شود.

با این حال مسأله اینجاست که آیا منافع این کشورها صرفاً در همین موارد تعارض برانگیز خلاصه می‌شود؟ مسلماً خیر، همان‌طور که گفته شد روسیه و چین به عنوان قدرت‌های تجدید نظر طلب به دنبال کسب نفوذ بیشتر در محیط پیرامونی ایجاد نظم بین‌المللی متناسب با منافع خود هستند. دسترسی به این هدف فراتر از تعارض منافع کوچک آن‌ها در سطح منطقه‌ای است. مهم‌تر از همه اینکه روسیه و چین به عنوان دو کشور عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل از حق و تو برخوردارند که می‌تواند برای کشوری چون ایران که به واسطه رویکرد ستیزه‌جویانه غرب به رهبری آمریکا همواره در معرض قطعنامه‌ها و تحریم‌های بین‌المللی است، بسیار کارساز باشد. کما اینکه احتمالاً اگر مناسبات سیاسی و اقتصادی با این کشورها در سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۱۰ طور دیگری رقم خورده بود قطعنامه‌های شش‌گانه شورای امنیت سازمان ملل علیه کشورمان به تصویب نمی‌رسید.

در مجموع با توجه به تغییر و تحولات پدید آمده در فضای بین‌الملل که منجر به سهم‌خواهی بیشتر رقبای ایالات متحده شده است، رقابت بین‌المللی در وسعتی جهانی و در مقیاس قدرت‌های بزرگ در جریان است. تحلیل‌های کوتاه‌بینانه و مبنا قرار دادن نقاط تعارض در منافع با کشورهای شرقی نه تنها منجر به کسب رضایت از سوی غرب نمی‌شود، بلکه منجر به از دست دادن قدرت‌هایی می‌گردد که دست‌کم در داشتن دشمن مشترک با ایران دارای اتفاق نظر هستند.

